

تحلیل سویه‌هایی از بهائی‌ستیزی در ساختار روحانیت شیعه

امیر یحیی آیت‌اللهی

درآمد: علل عمده‌ی دشمنی روحانیون شیعه با آیین بهائی چیست؟ چرا رشد و بقای دینی که از رقابت در عرصه‌ی سیاسی به شدت می‌پرهیزد به یکی از مسائل مهم سیاسی در ایران معاصر تبدیل شده است؟^۱

سکوت، جهل و نادیده‌گیری

در سال‌های تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم کم‌تر به یاد می‌آورم که در دروس اساتید یا مباحث طلاب به بهائیان اشاره شده باشد. شاید یکی از دلایل این امر آن بود که بسیاری از کتب حوزوی متعلق به چند صد سال پیش است و آن زمان هنوز مسئله‌ای به نام بهائیت وجود نداشت. بنابراین، فقه از احکام یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان سخن می‌گفت اما هیچ حرفی از بهائیان در میان نبود. گویی نه استاد لازم می‌دانست که به عنوان یکی از «مسائل مستحده» به آنان پردازد و نه چنین پرسشی به ذهن طلاب خطور می‌کرد. در ساخت و درونمایه‌ی مباحث کلاسیک حوزه به‌گونه‌ای رفتار می‌شد که گویی بهائیت هرگز پا به عرصه‌ی گیتی نگذاشته است. این نادیده‌گرفتن البته در همه‌ی موارد آگاهانه و عامدانه نیست. اکثر طلاب و روحانیان چیزی جز شایعات و اتهامات تاریخی از بهائیت نمی‌دانند. آنان همچون بسیاری از مردم عادی تنها تصویری مبهم و منفی از این دین و پیروانش در ذهن دارند. فرق عمده‌ای در میان نیست و عوام‌فریبان و عوام‌زدگان بر یک کشتی سوارند. تنها تفاوت در توانایی روحانیانی است که برای تبلیغ در مناسبت‌های دینی، خطابه و فن بیان آموخته‌اند. آنان البته می‌توانند درباره‌ی همان نادانی خود و مخاطب به اثرگذارترین شکل ممکن داستان بسازند، خاطره بگویند و از شهودات باطنی علمای اعلام ضد بهائیان سخن بگویند. جهل عمومی و اسف‌باری که همچنان بر بخش عمده‌ای از فضای حوزه‌های دینی حاکم است در مورد آیین بهائی هم مصداق دارد.

^۱ امیر یحیی آیت‌اللهی، دانش‌آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و فارغ‌التحصیل دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد فلسفه‌ی غرب از دانشگاه‌های مفید قم و شهید بهشتی تهران است. او اکنون پژوهشگر دوره‌ی دکترا در آلمان است و درباره‌ی پیوند محافظه‌کاری ایرانی و اصلاح‌گری دینی تحقیق می‌کند.

پژوهشکده‌های نوین و پاسداری از جزم‌گرایی شیعی

در دو دهه‌ی اخیر و با تأسیس دانشکده‌های وابسته به حوزه و اندک مراکز پژوهشی دین‌شناسی، آثاری کم‌وبیش عاری از تعصب مذهبی درباره‌ی بعضی از ادیان شرقی همچون آیین‌های بودایی و هندو، دو سلف اسلام یعنی یهودیت و مسیحیت، و حتی جنبش‌های دینی نوین در غرب منتشر شده اما بهائیت همچنان «منطقه‌ی ممنوعه» به شمار می‌رود. بسنده است که به گزارش دفاع از پنج رساله‌ی مرتبط کارشناسی ارشد در «دانشگاه ادیان و مذاهب قم» اشاره کنیم.^۲ ترجیح‌بند اظهارات راهنما و داور و دانشجو همگی «فرقه‌ی ضاله» و «عقائد راستین تشیع» است و حتی چکیده‌ی رساله‌ها نیز آکنده از بهائی‌ستیزی و دعاوی نامستند و متأثر از تعصبات فرقه‌ای است. هر چند طلاب دانشجو قسم خورده‌اند که از کیان تشیع دفاع کنند اما برای دسترسی به منابع و انجام تحقیقات میدانی با مشکلاتی نظیر «فیلترینگ» و «منع قانونی» روبرو بوده‌اند. به عبارت دیگر، گردآوری مواد خام تحقیق و اطلاعات اولیه حتی برای هدف مقدسی همچون بهائی‌ستیزی در قالب «رساله‌ی دانشگاهی» ناممکن است.

شکفت آن که این رساله‌های «بهائی‌پژوهی» از ضعف تشکیلاتی شیخیه برای مقابله با آیین‌های بابی و بهائی و «فقدان کار تشکیلاتی» روحانیت شیعه برای رویارویی با پیروان این دو دین شکایت می‌کنند. تقریباً چهار دهه است که روحانیت شیعه بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده، تشیع مذهب رسمی کشور بوده، روحانیون مناصب گوناگونی از ولایت فقیه تا نمایندگی‌های ولی فقیه در نهادهای دولتی را اشغال کرده و اکثر مراجع تقلید از سرکوب و نقض حقوق بهائیان حمایت کرده‌اند. حال معلوم نیست که نویسنده‌ی این رساله‌ی کارشناسی ارشد چه انتظار دیگری از روحانیون شیعه دارد؟ این‌گونه است که تحقیق دانشگاهی درباره‌ی آیین بهائی در زمره‌ی دشمن‌شناسی قرار می‌گیرد. دانشگاه به سنگر مبارزه‌ی ایدئولوژیک تبدیل می‌شود و طلبه‌دانشجو نیز جامعه‌ی «افسر جنگ نرم» به تن می‌کند.

قواعد مقدس رقابت ناسالم

پیش و پس از تأسیس حکومت پهلوی، روحانیت شیعه از نظر سیاسی فرادست بود، منزلت اجتماعی و قدرت اقتصادی چشمگیری داشت و به رقابت ناعادلانه خو گرفته بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی جمع‌کثیری از روحانیان تازه‌نفس در سیمت‌های ریز و درشت حکومتی جای گرفتند و به سرکوب بهائیان پرداختند. اکنون دیگر حتی رقابت ناسالم، نابرابر و تبعیض‌آمیز هم وجود نداشت و کار به حذف عریان رسیده بود. هر قدر روحانیت شیعه با ظواهر و بواطن تمدن نو (منهای حرص سیری‌ناپذیر به تکنیک و نظامی‌گری) به ستیزه برخاسته بود، آیین بهائی به پیشواز و یاری تجدد در ایران آمد. هم‌آوازی دین جدید با دنیای جدید به خشونت‌بارترین واکنش‌ها از سوی اربابان مذهب شیعه انجامید. اگر شصت سال قبل «انجمن ضد بهائیت» (بعدها معروف به «حجتیه») توانسته بود پاره‌ای

^۲ بررسی مناسبات تاریخی و فکری بهائیت و تصوف، نقد رویکرد بابیان و بهائیان به معاد از منظر قرآن، بررسی منازعات شیخیه و بابیه، سازمان بیت‌العدل و جایگاه آن در آیین بهائیت، مواجهه عالمان شیعی با بابیه و بهائیت

از طلاب و دانشجویان مسلمان را با آموزش سازمان‌یافته درگیر مسئله‌ای به نام بهائیت کند، این رویارویی پس از دستیابی نسل انقلابی روحانیت به قدرت سیاسی بیش از هر چیز جنبه‌ی دولتی یافت و حکومت خود عهده‌دار آن شد. دست‌کم از نخستین سخن‌رانی‌های آیت‌الله خمینی در آذر ماه ۱۳۴۱ که اقتصاد مملکت را در انحصار صهیونیست‌های متجسد در کالبد بهائیت دانست، نام این دین کاربُردی یک‌سره سیاسی یافت و پس از بازگشت همان آیت‌الله به ایران بی‌رحمانه‌ترین جلوه‌های تشیع سیاسی در سرکوب دینی غیر سیاسی به نام آیین بهائی را به چشم خود دیدیم.

یکی از موضوع‌های مهم پژوهشی مقایسه‌ی چگونگی مقابله با آیین بهائی (از نظر رجوع به منابع اصلی و میزان دقت و امانت در نقل عقائد بهائیان) پیش و پس از انقلاب اسلامی است. می‌توان حدس زد که امکانات انبوهی که ناگهان در اختیار روحانیت قرار گرفت، کمیت مقابله را افزود اما از کیفیت آن کاست. روحانیون بیش از پیش بر مقابله‌ی قضایی از طریق اعدام، شکنجه، حبس و تبعید تمرکز کردند و با نفرت‌پراکنی اجتماعی بیش از هر چیز از، به قول خود، «نقد عالمانه» باز ماندند. از آن سو، می‌توان میزان اقبال به آیین بهائی در چهار دهه‌ی خونین اخیر را با دوران امنیت نسبی بهائیان در عصر پهلوی مقایسه کرد. گمان نگارنده آن است که به رغم جنایت‌ها و اتهامات بی‌امان روحانیت علیه پیروان آیین بهائی، نتیجه‌ی این رقابت چندان به سود قدرت‌مداران روحانی نبوده است. یکی از آشکارترین اسباب این ناکامی، ظهور تمامیت‌خواهی شیعی در پیکره‌ی سیاسی ایران و ترک خوردن چهره‌ی «مظلومیت تاریخی شیعه» است. در واقع، روحانیت با قلع و قمع بهائیان، امتیاز تاریخی «ستم‌دیدگی» را از خود گرفت و به رقیب ارزانی کرد.

بسیاری از مؤسسات پژوهشی حوزه‌ی علمیه‌ی قم مرادوات پر سر و صدایی با اربابان دیگر ادیان و مذاهب دارند. برای مثال، می‌توان به «مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی» متعلق به محمدتقی مصباح یزدی اشاره کرد که علاقه‌ی وافری به حشر و نشر با کشیش‌های کاتولیک در سراسر جهان دارد اما تا کنون هرگز یک مُفتی سنی‌مذهب را به آن سرا دعوت نکرده‌اند. هر چه به گروه دیگری نزدیک‌تر باشید، رقابت شدیدتر است. یک آخوند شیعه و یک پدر کاتولیک از هم دورترند و به همین علت می‌توانند با یکدیگر نشست و برخاست کنند. اما اهل سنت در ایران مجموعه‌ی بزرگی از ناراضیان حکومت را تشکیل می‌دهند و زیر فشارند زیرا روحانیون شیعه اهل سنت را رقیب نزدیک خود می‌شمارند. این امر در مورد بهائیان بیش از هر گروه دیگری مصداق دارد. اربابان مذهب شیعه بیش از هر چیز از آیین بهائی احساس خطر می‌کنند و هرگز آن‌قدر شهادت، بزرگ‌منشی و اعتماد به نفس نداشته‌اند که یکی از پیروان آیین بهائی را به مناظره دعوت کنند. یگانه پاسخ جمهوری اسلامی به این رقیب چیزی جز مُشت آهنین نبوده و در این فرازاها «جمهوری اسلامی» برابر نهاده‌ی «قوه‌ی قاهره‌ی روحانیت شیعه» است. باید از مراجع عظام و رهبری نظام پرسید که اگر این مذهب حقه است و اگر شما به برهان مبین خود ایمان دارید چرا از چنین مواجهه‌ای

تا این حد هراسانید؟ رفتار جمهوری اسلامی و عالمان شیعی با مخالفان عقیدتی خود آشکارا نشان می‌دهد که آنان خود نخستین منکر این حدیث محمد بن عبدالله اند که «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه».^۳

«نظم ما در بی‌نظمی ماست»

این جمله یکی از پرآوازه‌ترین توصیف‌هایی است که روحانیت با افتخار از وضع حوزه‌های دینی ارائه داده است. آنها چیزی شبیه به همین فرمول را پس از انقلاب اسلامی در شیوه‌ی حکم‌رانی خود پی گرفتند. جمهوری اسلامی که خود زاییده‌ی اسلام فقه‌پره‌ی بود، کوشید به اوضاع حوزه‌های دینی سر و سامانی دهد و «شورای مدیریت» را با هدف نظم‌بخشیدن به روندهای جاری و، از آن مهم‌تر، کنترل فعالیت‌های مخالفین و مهار صداهای ناکوک با سیاست رسمی نظام تأسیس کرد. با وجود این، همچنان در حوزه‌های علمیه گونه‌ای هرج و مرج کهن رواج دارد و در عین حال به محض بروز کوچک‌ترین مخاطره برای کل ساختار روحانیت، همان هرج و مرج به شکل اتحادی منسجم و یک‌صدا در می‌آید. در دل این شلختگی و عبور و مرور بی‌ضابطه‌ی همه چیز (از شیوه‌های آموزشی تا نحوه‌ی ملبس شدن و سپس طی مدارج بالاتر) می‌توان رگه‌های همبستگی در برابر دشمن واحد را سراغ گرفت. میان بیوت مراجع رقابت‌های درونی در جریان است و فلان آیت‌الله العظمی با هم‌تراز خود اختلاف و حتی کشمکش دارد، اما پای بهائیت که به میان می‌آید همگی هماهنگ بیانیه صادر می‌کنند و کفن‌پوشان به خیابان‌های قم سرازیر می‌شوند. این «غریزه‌ی بقاء شیعی» بی‌کم‌وکاست خود را در نظام سیاسی هم‌بازآفرینی کرده و جمهوری اسلامی با وجود تحمیل شکلی هولناک از آنا‌رشیسم بر کل کشور، با هر تهدید یا اعتراضی به طور متحد برخورد می‌کند.^۴ جناح‌های سیاسی با اسامی و عنوان‌های رنگارنگ یکدیگر را رسوا و افشا می‌کنند اما در مقابل ایدئولوژی کلان دست‌گام حاکم همگی خاکسار و هم‌نویسند، درست همان‌گونه که اصلاح‌طلب و معتدل و اصول‌گرا در نفرت‌پراکنی ضد بهائیت و نقض حقوق شهروندی بهائیان با یکدیگر هیچ اختلافی ندارند. هرگز نباید این واقعیت مالی-عقیدتی را از یاد برد که به همان سیاق که منافع بی‌شمار و کران‌ناپیدای روحانیت شیعه در گرو حذف رقیب نیرومند، تجددخواه و پرهیزکاری همچون آیین بهائی است، منفعت جمهوری اسلامی نیز در همان راستا تعریف و درک می‌شود. در واقع، حوزه و نظام هر دو در تشخیص مصالح عالی‌ی خود هم‌مسیر، بی‌پروا و موقعیت‌شناس اند.

امکان‌پذیری برآمدن چهره‌ای دیگر از روحانیت شیعه

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در میانه‌ی بزرگ‌ترین بحران رژیم سیاسی‌اش به قم سفر کرد و بی‌پرده با هم‌لباسان، طلاب، اساتید و مراجع آن شهر سخن گفت. [ترجیع‌بند سخنان او](#) چیزی جز این نبود که حوزه و نظام بر یک کشتی سوارند. مقصود روشن بود: اگر نظام به زیر کشیده شود، حوزه هم با آن غرق خواهد شد. او همچنین

^۳ بی‌کم‌وکاست قیاس‌پذیر با هراس از حُسن خلق و نیک‌رفتاری بهائیان؛ یعنی درست همان خصلتی که روحانیت شیعه هرگز نتوانست آن را در خود یا پیروان‌اش بیافریند، چنان‌که گویی حدیث «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» از آن بهاء‌الله است و نه محمد بن عبدالله.
^۴ یگانگی استثناء در تاریخ این رژیم «جنبش سبز» بوده است.

نسبت دادن «حکومت آخوندی» به جمهوری اسلامی را تهمت و دروغ آشکار دانست و ادعا کرد که مسئله‌ی زمام‌داری در این نظام همانا حاکمیت دین و ارزش‌های دینی است نه فرد روحانی. آیت‌الله خامنه‌ای همچنین تفکیک آخوند حکومتی از آخوند غیرحکومتی را توطئه‌ی دشمنان دانست تا «نظام را از پشتوانه‌ی عظیم فکری، عقلی و استدلالی علما محروم کنند» و در ادامه روحانیت و حوزه‌ها را مادر و به‌وجودآورنده‌ی نظام خواند و نتیجه گرفت که «یک مادر، هرگز نمی‌تواند نسبت به فرزند خود غافل و بی‌تفاوت باشد و یا در هنگام لزوم از او دفاع نکند» و نسبت حوزه‌های علمیه و نظام را «حمایت، همکاری و کمک متقابل» دانست.

در گذشته روحانیت تنها کارمند عوام بود اما امروز دوکارفرما دارد: عوام و نظام. به‌همان میزان که روحانیت از دو کارفرما مزد می‌گیرد، استقلال و خودگردانی آن نیز به‌نحو مضاعفی از میان رفته است. اکنون روحانیت باید هم نقش تاریخی خود به‌عنوان صنفی برآمده از حاجات عوام و برآورنده‌ی آن نیازها را بازی کند و هم به نقش پساانقلابی چهل ساله‌اش به‌عنوان برآورنده‌ی استبداد دینی و مدافع نظام و نیازمند دفاع نظام از خود بپردازد. تعهد اخیر سبب شده که سازمان روحانیت شیعه از نظر بی‌بنیادی و وابستگی بیشینه به قدرت سیاسی در وضعیتی بسیار بد قرار گیرد.

شوربختانه، سخنان رهبر جمهوری اسلامی حتی اگر در مقام توصیه بر زبان آورده شده باشد، توصیفی کم‌وبیش واقع‌بینانه از وضعیت حاکم بر حوزه‌های علمیه است. در مورد بهائیان مسئله را می‌توان درست بر اساس تشبیه او بازنمایی کرد؛ مادر طوق لعنتی برگردن فرزند آویخته و فرزند نیز آنرا فربه‌تر کرده است. در روزگار آزادی آگاهی و دسترسی همگانی به اخبار، کوچک‌ترین نقض حقوق یک بهائی بی‌درنگ پیش چشم جهانیان قرار می‌گیرد. با هم‌دلی روزافزون شمار بیش‌تری از هم‌میهنان با بهائیان می‌توان گفت که آیین بهائی هیچ‌گاه همچون امروز برای جمهوری اسلامی دردسرافزین نبوده است. حال باید پرسید که روحانیت مستقل و نواندیش شیعه کجاست و تا چه حد می‌توان به مخالفت چشمگیر آن امید داشت؟ پرسش اصلی این نیست که اندک کسانی از مراجع تقلید به عدم نجاست بهائیان حکم داده یا حقوق شهروندی آنان را به رسمیت شناخته‌اند. سطح بحرانی رقابت میان تشیع و آیین بهائی بر سر «مهدی موعود» نه تنها یکی از پایه‌های اعتقادی «مذهب حقه» را بی‌وجه می‌کند بلکه می‌تواند به از دست رفتن بخش عمده‌ای از منابع مالی روحانیت بینجامد.^۵

آیا آیت‌الله خامنه‌ای همان طور که نگران پشتیبانی برخی از مراجع تقلید از رهبران و بدنه‌ی جنبش سبز بود، باید نگران رویکرد آنان به بهائیان باشد؟ با نگاه به پیچیدگی مورد آیین بهائی به‌عنوان یکی از سیاسی‌ترین مشکلات در مواجهه با دینی سراسر غیر سیاسی، باید گفت که اینجا نگرانی تنها از یک‌سو نیست. کوچک‌ترین نرمش در بدنه‌ی نظام و وابستگان آنان نسبت به بهائیان برای حوزه‌ها و مراجع تقلید هم نگران‌کننده است.^۶ با رجوع دوباره به تشبیه

^۵ اختراع هوشمندانه‌ی سهم امام غائب از خمس اموال (که پیش‌تر آن را برخلاف اعتقاد اهل سنت نه تنها شامل غنائم که دربرگیرنده‌ی مکاسب/پیشه‌ها/درآمدهای شخصی نیز دانستند).

^۶ نمونه‌ی اخیر آن دیدار فائزه هاشمی با فریبا کمال‌آبادی است.

رهبری می‌توان گفت که اینجا خطای مادر به خشم کودک می‌انجامد و سرگشتگی کودک به چهره در هم کشیدن مادر منتهی می‌شود. هنوز اتحادی چشمگیر و پُرمنفعت میان این دو وجود دارد حتی اگر به قیمت آن تمام شده باشد که کودک گستاخ برای مصلحت هر دو (که همانا حفظ خود است)، مادر را کارمند و مزدبگیر خود کرده باشد و بند ناف را که پیش‌تر خود از آن تغذیه می‌کرد با روندی معکوس به مهم‌ترین منبع تغذیه‌ی مادر بدل کرده باشد. آیا ممکن است روزی پیوند مصیبت‌بار این مادر و کودک به سستی گراید و سرانجام از هم بگسلد؟ آیا می‌توان چشم‌انتظار آینده‌ای بود که از گلوی این مادر نوای دین‌جداخواهی به گوش رسد و فرزند را یک‌بار برای همیشه از خود براند؟

آزادی دینی یکی از مهم‌ترین جلوه‌های حقوق شهروندی است. زمانی که حظیره القدس^۷ را در تهران بازسازی کنند و اخبار نگران‌کننده‌ای از گرویدن مردم به «فرقه‌ی ضاله» منتشر شود، آیا شمار مراجع صاحب مروّت افزایش خواهد یافت یا همان اندک فتاوای شاذ و نادر نیز برگشت خواهد خورد و همگی به منافع مقدس صنف روحانیت تن خواهند داد؟ آن روز می‌توان چهره‌ی دیگر روحانیت شیعه را دید و دریافت که تا چه حد از «قواعد مقدس رقابت ناسالم» سرپیچی کرده و به رواداری و آزادمنشی مزین شده است.

^۷ مرکز همایش بهائیان.